

کتابخانه
موسسه عالی علمی و فرهنگی
تهران

شهر خداوند

تصویری از ساختار معنایی آرمان شهر اسلامی

چکیده

موضوع آرمانشهر یا به عبارت بهشتی زمینی که در فضای آن بشر بتواند به تمامی خواسته‌ها و آرزوهایش دست یابد همواره موضوع بحث اندیشمندان بوده و دغدغه خاطر انسان‌ها را در هر عصر و دوره‌ای فراهم نموده است. هر یک از مکاتب فکری و فلسفی شرقی و غربی جهان همواره در ارائه تصویری از شهری آرمانی - که در آن تمامی ایده‌آل‌های آن مکتب به ظهور می‌رسند - کوشیده‌اند. شهر آرمانی در فرهنگ غربی اوتوپیا نام دارد. با وجود اختلاف اندک در ظاهر این شهرهای آرمانی، ساختار اصلی تمامی آنها مبتنی بر مدینه آرمانی افلاطون می‌باشد [۱]. دیدگاه تمامی خلق‌کنندگان اینگونه آرمان شهرها، تقریباً بدون استثنا، به دنبال آفریدن فضایی است که در آن از بندها و محدودیت‌های زمانی و مکانی خبری نیست. موضوعاتی با عنوان ماوراءالطبیعه و یا مبداالطبیعه وجود ندارد، در این گونه شهرها انسان‌ها نمی‌میرند، و بدون ترس از مرگ، بیماری و یا هر حادثه ناخوشایند دیگری، می‌توانند با پرداختن به کامجویی، تا بی‌نهایت زمان از زندگی خویش لذت ببرند.

ولی تا آنجا که از بنیادهای تفکر اسلامی بر می‌آید، مدینه فاضله یا آرمان شهر اسلامی با دیگر انواع آرمانشهر معرفی شده، تفاوت‌های اساسی دارد. برای مثال در آرمانشهر اسلامی نه تنها همه چیز می‌میرند و اصولاً بنیاد و ذات زندگی این جهانی بر مرگ و نابودی جسم و عالم ماده قرار دارد، بلکه مرگ در دیدگاه ساکنان این شهر دروازه‌ای است که بدون گذشتن از آن راهی به سوی مقصد کمال ندارند. این مقاله، می‌کوشد تا براساس مبانی فکری و فلسفی و با بهره‌گیری از منابع ناب و اصیل اسلامی، تصویری هر چند مقدماتی، از ساختار معنایی آرمان شهر اسلامی یا همان آرمان شهر آینده مردم جهان را ارائه دهد.

به طور خلاصه می‌توان گفت: حقیقت شهر از دیدگاه اسلام همان حقیقت «انسان» در صورت تمام و کمال خود، یعنی اجتماع بنی نوع بشر بر وجه حکمت، تعاون و عدل بوده، و منظور از شهر خدا در این گفتار همان اجتماع انسان‌های صالح بر فرش زمین است که هدف محبوب برترین از آفرینش معشوق یگانه خویش یعنی انسان کامل در قالب تمام آن می‌باشد، که رسول حق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود:

من شهر حکمتم، و آن (شهر) بهشت است، و علی درب آن (شهر) است. [۲]

پنجره‌ای به شهر خدا

قصه شهر خداوند به رسم ابی‌جاز
ذاکر حضرت محبوب به نطق و آواز
خانه پر نور و صفا صحن حیاتش دل‌باز
پیر صاحب‌نظری دیده خدا از آغاز
مهربانی و مروت شده یار و همساز
خارها کرده ره خانه دل فرش‌انداز

در نه‌آنخانه دل هست مثالی ممتاز
خشت خشتش همه در قیله حق سر به سجود
پای هر سرو بقا نهر حقیقت جباری
واعظ مسجد شهر است امامی عاشق
از در و روزن آن سوی محبت آید
گشته گل واسطه عشق خدا با انسان

در لغت
واژه
colins cobuild english language
utopia
می‌توانیم
اجتماعی
کمال و
خوش
با
کمالی
عبدی
انسان
استند.

با
کمالی
عبدی
انسان
استند.

ناب صهای همه حرف گل است و گلناز
حافظان حرم حق ز جنود همراز
درس هر مدرسه کوشش به ره بی‌انبار
صیغه الله شده رنگ قلوب هم‌راز
بر لب پیر و جوان قصه و شعر پرواز
رخصت اگر، کسی نکند خود ابراز
انبیائش همه بنا و خدایش مهر از
هست آوای خموش دل مردی جانبار

رخت بر بسته از این می‌کده حرف من و تو
آسمان گشته مزین همه با لشکر نور
نام ایثار در این شهر بلند است و عزیز
رنگها رنگ ندارد به بر رنگ خدا
نقل هر خانه خدا باشد و حرف انسان
بنده حضرت حقند حرفان قدر ندهد
شهر توحید مرا خیل ملک کارگرد
آرزویی است به دل مانده شهادت ما را



۱. مقدمه

خواجه والا مقدار، نصیرالدین طوسی، در خصوص معرفی بنی نوع انسان و چگونگی ساختار زندگی اجتماعی ایشان می‌گوید:

«چون اشخاص نوع انسان در بقای شخص و نوع به یکدیگر محتاجند و وصول ایشان به کمال بی‌یقا ممتنع، پس در وصول به کمال محتاج به یکدیگر باشند و چون چنین بود کمال و تمام هر شخصی به دیگر اشخاص نوع او منوط بود. پس بر او واجب بود که «معاشرت و مخالطت اینانی» خود کند بر وجه تعاون. والا از قاعده عدالت منحرف گشته باشد و به سمت جور متصف شد» [۴]

بنابراین همانطور که در بیان خواجه مشخص است، حقیقت شهر همان حقیقت «انسان» در صورت تمام و کمال خود یعنی اجتماع بنی نوع بشر بر وجه تعاون و عدل بوده، و منظور از شهر خدا در این گفتار همان اجتماع انسان‌های صالح بر فرش زمین است که هدف محبوب برترین از آفرینش معشوق یگانه خویش، یعنی انسان کامل، در قالب تمام آن می‌باشد.

ساختار این مقاله به گونه‌ای تقریباً متفاوت از دیگران تعریف گردیده است. به گونه‌ای که در صفحه آغازین آورده شد، نخست خلاصه مقاله، در قالب سرودهای از حقیر، جوهره معنایی «شهر خداوند» این شهر تمثیلی را، در قالب ابیاتی چند بیان می‌دارد و همانطور که روشن است هر یک از ابیات از جهتی خاص و مختلف از جهات دیگر پتجرهای به حقیقت واحد این شهر معنایی می‌گشاید. گوناگونی معنای مطروحه در ابیات به نوعی بیان همان موضوع غالب بر اغلب زمینهای هنر اسلامی یعنی وحدت در کثرت است.

در ادامه سعی شده، تا در قالب شرحی بر ابیات، حقیقت مذکور در هر بیت در بیانی گسترده‌تر شرح گردیده و مستندات مذکور در منابع نوشتاری تفکر اسلامی نسبت به هر موضوع گفته آید، اگر چه قلم نوشتاری این بخش از مقاله نیز سعی گردیده متناسب با ساختمان شعر مذکور در مقدمه ساختاری ویژه و تمثیلی داشته باشد، لیکن، از نظر ساختمان علمی، تحقیقاتی، مطالب عنوان شده در اغلب موارد همراه با پشتوانه آیات و روایات مستند ارائه شده‌اند.

«لا یکلف الله نفسا الا وسعها»



۲. شرح بر آیات

در نهانخانه دل هست مثالی ممتاز
 قصه شهر خداوند به رسم ایجاز
 ۱. در این بیت «دل» به عنوان «نهانخانه» یا مکانی معرفی شده که در آن ودیعت‌های خداوند بر آدمی، در قالب رازهایی سر به مهر نگاهداری می‌گردند و تا اراده خودآگاه انسان بر گشودن آنها تعلق نگیرد، فاش و آشکار نمی‌شوند؛ یا به عبارت روشنتر از عالم معنی به عالم صور منتقل شده و صورت این جهانی به خود نمی‌گیرند. یکی از این مثال‌های ملکوتی و رازهای سر به مهر که تاکنون گشوده نشده و به علت عدم خواست یا تعلق اراده انسان در صورت جهانی‌اش در عالم ماده متحقق نگردیده، مثال مدینه فاضله اسلامی یا همان شهر خداوند است که مانند دیگر اسرار همچنان در ساختار مثالی، معنایی یا ایجازی‌اش باقی مانده است. شهری که مطابق با بیت آخرین از این مجموعه، طراح و معمار آن حضرت حق جل و علی، بر پایدارندگان و سازندگان آن تمامی رسولان و پیام‌آوران حضرتش از آدم تا خاتم‌علیهم‌السلام، و کارگران و کارگزاران آن خیل ملایک می‌باشند.

خشت خشتش همه دل، قبله حق سر به سجود
 ذاکر حضرت محبوب، به نطق و آواز (شکل ۱)
 ۲. در این شهر توحیدی و در منظر نظر عارفانه ساکنان روشن ضمیر آن همه چیز زنده است و از آن حی سرمد زندگی می‌گیرد، حتی خشت و سنگ و گل و گیاه زنده‌اند، و به مصداق آیه شریفه قرآن کریم: «دل قبله حق دارند و نه تنها در نظام تکوین تسبیح و تقدیس حق می‌گویند؛ بلکه - مطابق نظر اکثر مفسرین - از طریق نطق و کلام نیز به ذکر و تسبیح آن خوب مطلق، مشغولند. مولانا بیان این حقیقت را در کلام روشن خویش اینگونه می‌آورد:

جمله ذرات عالم در نهان
 ما سمیعیم و بصیریم و هشیم
 چون شما سوی جمادی می‌روید
 از جمادی در جهان جان روید
 فاش تسبیح جمادات آیدت
 چون ز حسن بیرون نیامد آدمی
 عالم عالم جان است، حضور حضور خداوند و جلوه جلوه جمال اوست، هر نقش تار، زلفی از کیسوی محبوب است که دل می‌ریاید و هر رنگ، کمندی از اوست که گرفتار می‌کند. مردم شهر زندگی همه چیز را زنده می‌دانند، حتی خشت و گل و گیاه را. با ایشان حشر و نشر دارند، در خلوتی عاشقانه با ایشان می‌نشینند، راز دل می‌گویند و سخن دل می‌شنوند، و در گذران راه وصال، اقتدا بر داود - علیه السلام - یکدل و یکزبان، در حضور حضرت محبوب بر سجاده عشق ایستاده و جمال بی مثال او را حمد می‌گویند. با ایشان زندگی می‌کنند، ایشان را حافظان حریم دوست و بندگان حلقه در گوش و کارگزاران دستگاه پادشاهی حضرت حکیم قدیر می‌شمارند و برای ایشان در حساب و تدبیر زندگی نقش متقن و مؤثر قائلند.

پای هر سرو بقا نهر حقیقت جاری
 خانه پر نور و صفا صحن حیاتش دل‌باز (شکل ۲)
 ۳. همه چیز از آب زنده است. ۵. آب کلید نزدیکی، دلیل راه و زبان مناجات مؤمن حقیقت طلب، با حق است. آب نماد حقیقت حق در عالم ماده و مثل رحمت زندگی بخش حضرت حی سرمد است. حضرت صادق - که درود خداوند بر او باد - می‌فرماید که مثال مؤمن خالص، مثال آب است [۷] و عرش خداوند نیز بر آب قرار دارد. ۶.

۱. آن من شی
 ۲. الاصح یصدور لکن
 ۳. لا یفقهون تسبیحهم. سوره
 ۴. اسراء، آیه ۲۲۴ نیست چیزی مگر آن
 ۵. کآن نهر منسوب است استانی (خازن) منقول
 ۶. می‌باشد. ولیکن شما آنستها به علت قلمبه گرفتن از
 ۷. سخن حقیقت و بلذاتی به غیر از حرم و حریم وحدت
 ۸. جسم و زنده شنیدید. تحریم ضابطه و آقا بر
 ۹. هم و بری این تسبیح و
 ۱۰. ستایش را نداریند.
 ۱۱. انرا به

نخواه‌ای

امیرمؤمنان با
 جامه‌های کوفه ۴. و لقد
 آتینا داوود منا فضلا یا جبال اوتی
 معه والطی، سوره سباء، آیه ۱۰. و به تحقیق
 داود را (به سبب بندگی و اخلاص در عمل) از
 جانب خویش مقملی برتر بخشیدیم (و
 فرمان دادیم) ای کوهها و ای
 برندگان با داود (در تسبیح
 و ستایش من)
 هم آواز

۱. نرسیده به از
 ۲. نگارنده مقاله است
 ۳. بدین معنی است مطلب داخل
 ۴. هلالی ما مربوط به من قرآن کریم نبود
 ۵. و صرفا به منظور روشن شدن معنی آیه
 ۶. مبارکه مطرح شده است. ۵. و زندگانی هر چیزی را از آب
 ۷. حی، مورد نامم. ۶. و عرش را بر آب قرار دارد تا با برآید
 ۸. آنگاه اسمن عرش، مورد خود آیه ۱۷ و
 ۹. عرش را بر آب قرار دارد تا با برآید
 ۱۰. کسب اوست در عمل
 ۱۱. تسبیح می‌شود.

سرو نماد جاودانگی است و انسان کامل زندگی جاوید دارد، در شهر خداوند انسان‌ها جاودانمانند، و زلال حقیقت در شهر جاودانگی بر گرد حیات جاوید طواف کرده، سیراب می‌کند و زندگی می‌بخشد. آن هم حیات طیبه، پاک و دور از هر آلائش و خبیثات.

در شهر خداوند امام راه، آب است. چراغ راه آب است. اصلاً راه، راه آب است، و آینه‌دار طلعت محبوب نیز آب است. قلب صحن هر خانهای آب است، آب باصفاست، و چون قلب باصفا باشد. خانه مهد صف و بکرنگی است، و چون آرامش قلب، آب است، خانه مهد آرامش است.^۷ و چون دل آب همیشه برای ورود حقیقت باز و گشاده است، صحن خانه اهل دل نیز همچون خداوندگار آن که دلبازی را از آب آموخته است، دلباز و گشاده است. آب آینه نور است، که خود نور است.^۸ و صحن خانه ایمان همچون دل ساکنانش غرق در نور ایمان است و در شعاع نور ایمان همه چیز در آن خانه روشن است. واعظ مسجد شهر است امامی عاشق پیر صاحب‌نظری دیده خدا از آغاز

۴. مراد از «واعظ مسجد شهر» در شهر خدا همان قطب هادی و قلب زندگی بخش شهر، یعنی انسان کامل، است. انسانی که در راه عشق و فنای فی‌الله به امامت رسیده است. هر مسیری در این شهر مسیر خانه محبوب و توشه راه سوز عاشق و غمزه معشوق است، اصولاً این اشاره‌های پنهانی معشوق است که سمت و سوی هر حرکت و رنگ و بوی هر فعلی را در زندگی مردم شهر، نقش می‌زند. در کتاب روشن و روشنگر خداوند آمده است:

برای هر چیزی [یا به تعبیر ذی وجودی] هدف، راه یا پیشوایی است که آن چیز را در جهت رسیدن و نیل به کمال مقدر [آن در مجموعه جهان آفرینش] هدایت و راهبری می‌کند.^۹



شهر پاک نیز هدفی به عنوان کمال و راهی به آن سو دارد، و پیشوایی برای رسیدن به کمال دارد. هدفی از جنس خود، پیشوایی از تبار خویش و راهی که با رهرو آشناست. شهر خدا «شهر انسان» است و قبله و هدف «شهر انسان» انسان کامل است. در دعای ندبه در خطاب به امام جامعه انسان‌ها می‌خوانیم: کجاست آن وجه زیبای خداوند که قبله جان عاشقان و سمت و سوی نگاه دوستدارانش متوجه اوست.

شهر خدا «شهر انسان» است و پیشوایی «شهر انسان» انسان کامل است. در زیارت جامعه کبیره در خطاب به ائمه شیعه که درود خداوند بر ایشان باد... می‌خوانیم: گواهی می‌دهم به آنکه شما بید آن پیشوایان راهبر که خود راه یافته و از هر خطا و اشتباه به دور و محفوظید... نمونه‌های کامل انسانیت بر خلق خدا بید، و نشانه‌هایی روشن بر راه‌بندگان به سوی حضرت دوست و روندگان طریق محبوب، و مشعل‌های روشن هدایت در شهرها و سرزمین‌های اوبید. شهر خداوند «شهر انسان» است^{۱۱} و راه انسان در شهر انسان باز انسان کامل است. واژه «امام» در این بیت از شعر نیز در بیان قرآن کریم تحقیقاً مترادف با واژه «وجه» در آیه کریمه فوق بوده و به معنی «مقتدا» «پیشوا» یا حتی راه وسیع و روشن آمده است.^{۱۲}

«بیر» در ادبیات عرفانی به معنی امام و پیشوایی خیره و روشن ضمیری که راه خانه محبوب را خوب می‌شناسد و مشکلات طریق را نیک می‌داند و برای هر دردی درمانی را در آستین غیبی خویش پنهان دارد و منظور از «بیر صاحب‌نظری که خدا را از آغاز دیده است» کنایه‌ای لطیف به عهد الست^{۱۳} است که خداوند در آن حقیقت انسان را بر جوهره نفس الهی‌اش گواه گرفت و انسان بر بندگی خویش و الوهیت و ربانیت حضرت حق نسبت به نفس و جان خویشتن گواهی داد، والبتّه انسان کامل همواره بر این عهد قدسی خویش، شاهدهی صادق و عامل است.

از در و روزن آن بوی محبت آید مهربانی و مروت شده یار و همساز (شکل ۳)
۵. حکم در شهر خداوند حکم محبت است، و حکمران نیز در این شهر کسی جز محبت نیست. قانون در شهر خداوند قانون محبت است^{۱۴} و قانون‌گذار در شهر خداوند خود محبت است، سمت و سوی هر راهی را محبت تعیین می‌کند. هر صورتی را محبت صورتگری می‌کند. کلمات و حتی آهنگ کلمات هر یک صورتی متفاوت از حقیقت واحد محبتند. زبان جز سخن محبت نمی‌گوید و گوش جز سخن محبت بر هر چه غیر محبت بسته است، و دیده جز بر جمال محبوب دیده باز نمی‌کند. پس چون نیک بنگری محبت از هر در و روزنی بلند است.

از صادق آل محمد - صلی الله علیه و آله - روایت است: محبت خدا چون نوری است که چون بر دل انسان عاید بتابد آن را روشن به نور خویش می‌کند و جایی برای غیر نمی‌گذارد. به طوری که در شهر دل بر هر چه و هر که بنگری خدا بینی و هر آنچه جز اوست ظلمت است و تاریکی، [۷، صص ۵۸۲-۵۸۳] و نور را با ظلمت و تاریکی کاری نیست جز آنکه او را بسوزاند و از میان بردارد و حضرت دوست ملائکه را بر محبت خویش فخر می‌فرشند، و شهرها و سرزمین‌ها را به خاطر وجود و برکت و بزرگی مقام ایشان آبادان می‌سازد، و به احترام ایشان بر بندگان دیگر خویش رحمت می‌کند [۷، صص ۵۸۲-۵۸۳]، و رسول خداوند - صلی الله علیه و آله - فرموده است: هرگاه محبت بندگای بر خداوند قرار گیرد پس محبت او را بر قلوب دوستان و برگزیدگان خویش نیز وارد سازد تا ایشان نیز او را دوست بدارند [۷، صص ۵۸۴] و نیز حضرت صادق - علیه السلام - می‌فرماید: و چون کسی در راه خدا کسی را و چیزی را دوست بدارد چنان است که خدا را دوست داشته و البته خود نیز محبوب خداست [۷،

۱. بود در لغت از پیشی از خود روشن و روشن گشته
۲. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۳. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۴. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۵. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۶. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۷. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۸. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۹. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۱۰. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۱۱. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۱۲. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۱۳. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۱۴. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق

تعریف

نیز وجه با
شاکله همان نقش امام،
هادی یا راهنما را دارد. همچنین
بر اساس کریمه ایما تولوا فتم وجه الله
قره، آیه (۱۶۵)، به هر سمت و سو که چهره
بگردانید همان جهت، قبله یا راه
خداوند است. واژه وجه به
معنی «جهت» یا
«قبله» یا
«راه»

۱. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۲. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۳. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۴. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۵. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۶. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۷. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۸. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۹. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۱۰. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۱۱. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۱۲. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۱۳. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق
۱۴. در صفت از آنکه در حقیقت از امام صادق

ص ۵۸۵.]

رسول خدا محمد مصطفی نیز گفته است بهترین مردمان پس از پیامبران دوستان خدا هستند و آن کسانی که بندگان خدا را به خاطر انتسابشان به حضرتش، دوست می‌دارند. [۷، ص ۵۸۶].

مروت، بر گرفته از «مرء» به معنای مردی است و آن عبارت است از جوانمردی، بزرگواری، انصاف و عیاری. مؤلف غیبات اللغه در معنای «مروت» می‌نویسد: «مروت آن بود که نفس را رغبتی صادق بود به تجلی بر نیت افادت و بذل مالابد و یا افزون بر آن [۹، ص ۱۸۲۹۵] مروت مرد را، در کلام علی - علیه السلام - میزانی است بر صداقت و راستی او در ایمانش به خداوند تعالی از گناه یا لغزش‌های دیگران نیز در کلام مولا علی - علیه السلام - و بعضی لغت نام‌های عرب چون نقایس الفنون و حکمت مدنی به معنی مروت آمده است. [۸، ص ۱۸۲۹۵]، [۱۰، ص ۱۹۴۵].

در شهر خداوند محبت و مروت دو یار همدل و همسازند، و هر دو در طی طریق خانه محبوب همسفری متحد و اگر در شهر خداوند خصمی گردن بفرزاد نسیم حیاتبخش مدارا در کمال محبت و مروت، گردن فرازی از او ببرد و بر قامتش رنگ بندگان حضرت کبریا - که رنگ فروتنی و بندگی حضرت محبوب و همان رنگ محبت است - بزند که حافظ علی‌الرحمه نیز گفته است: با دوستان مروت با دشمنان مدارا.

گشته گل، واسطه عشق خدا با انسان
 ۶. مثل اعلی از آن خداست و ما را زهره کجا باشد که به تمثیل جمال بی مثال حضرتش بنشینیم
 ولی شاید بر سبیل جهل بتوان دل خوش داشت و گفت که یکی از مناسب‌ترین نمادهای زمینی در معرفی بعضی از نام‌های نیکوی حضرت باری چون جمال و لطافت و عدل و قدر و نظم و ... گل است، البته نه آن گلی که خار دارد. چون همه گلها که خار ندارند. گل می‌تواند نشانه لطیفی بر راه خانه بی‌نشان باشد، بوی او را می‌دهد، می‌توان نشانه «لطیف» را از لطافت گل سراغ گرفت، قامت دل آرای حسن او



کتابخانه
 مکتب
 ۸۵۵

را در آینه جمال گل می توان شهود، و جلال آن عادل قادر ناظم را در ساختار عدل و قدر و نظم آن جستجو کرد.

اگرچه حضرت باری در قرآن کریم، خود را قالب در نور، تمثیل نموده است. ۱۵ هر چند نور نیز زیباست و شاید زیباترین باشد، اگر چه نور نیز لطیف است، و شاید لطیف ترین باشد. حتی حق آن است که اصولاً نور تعریف کننده قدر و عدل و نظم است. لیکن نور خار ندارد و گل خار دارد. راه کعبه نیز خار دارد، و هر کس خانه دوست را اداره کند، باید که از سرزنش های خار نهراسد. ۱۶ هر کس گل را بخواهد باید رنجش گزیدن خارهایش را نیز به جان بخرد. از قدیم نیز گفته اند که: هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند.

شریف ترین آفریدگان آن حبیب یگانه خداوند، محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - می فرماید: هر که را قدر و منزلش در نزد پروردگار بالاتر است و مقام و مرتبه اش رفیع تر بلاهای بیشتری او را می رسد ۱۷ و حسین پسر فاطمه، آن سید جوانان اهل بهشت را مصیبتی می رسد که در تمامی تاریخ آفرینش و در جای جای هستی، از ملک گرفته تا ملکوت، و از عرش تا فرش بر کسی نرفته است چرا که یار اراده کرده است تا محبوب خویش را در زینت خون ملاقات کند. ۱۸ علی - علیه السلام - آن صراط اقوام حق نیز مصیبت ها و رنج های دنیا را بر انسان، خواست محبوب می داند.

در شهر خدا هر راهی را که اراده کنی، همان راه خانه محبوب است که حق خود فرموده: اینما تو گوا فتم وجه الله و راه خانه محبوب را فرش گران مقدار، رنج است و بلا و زحمت، و هر چه از دوست رسد البته نیکوست. در این شهر، عاشقان کوی دوست نه تنها از سختی ها پاک ندارند، نه تنها از رنج ها و مشقت ها - که تبع ذاتی هر عمل حق است - نمی هراسند، بلکه هر دلدادهای می کوشد تا از میان هزار راه خانه حضرت محبوب راهی را برگزیند که رنج و سختی آن بیشترین است، که دیدگان منتظرش در پشت پنجرای که بر این راه مشرف است به انتظار نشسته است، و از قدیم نیز همین را گفته اند که: البلاء للولاء. راستی شاید صراط حق را هم که از تیغ برنده تر گفته اند به خاطر آن است که به کوی محبوب منتهی می گردد.

رخت بریسته از این میکده حرف من و تو ناب صهبای همه حرف گل است و گلنار

ادامه دارد...

۱۵
تو والسوت والارض
مثل نوره کمینکو نوما صاحب کعبها
المصباح فی الزیاده الرحمة صاحب کعبها
کوک دنتی، نور ایبه ۲۵. ۱۶ انوارهای است
مورنش ها می کند خار مغان غم معور
۱۷ همچنین حضرتش را سخن این است که
بلاهای این دنیا کورهای است می آرزند
که جان انسان از کدورتها
و آلودگی های غم
پاک کرده

۱۸
روشنی می آید که در راه است
ص ۱۵۲ (۱۵۲) . اشاره به این کلام معروف حضرت
سیدالشهداست که چون بر آتش محمد صلی الله علیه و آله
خیزد به سمت عرواق بر حذر داشت روی صافی
نما داد که ای حسین به سوی ما
تورا کشند دیدار
کند.

